فهرست

[مقدمه 2](#_Toc134384357)

[وجه دوم: نقل جصاص 4](#_Toc134384358)

[نقد وجه دوم 4](#_Toc134384359)

[وجه سوم: فرمایش آقای خویی 5](#_Toc134384360)

[نکته دوم استدلال مرحوم خویی: 7](#_Toc134384361)

# موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم نظر به مماثل/ادله

# مقدمه

 بحث در ذیل مسئله 28 فرمودند لم یکره مسلمه بین یدی الیهودیه و النصرانیه بل مطلق الکافره، در اینجا سه قول وجود دارد یک قول به حرمت کشف زن مسلمان به زنان غیرمسلمان است و هم قول کراهت و هم قول به عدم کراهت و اباحه است هر سه احتمال قائل دارد و عرض کردیم که قول یک و دو قائل دارد قول سه احتمالی است اما قائل دارد ازجمله آقای خویی و به نحوی در بعضی کلمات به قول جواز و اباحه تمایل پیداکرده‌اند بنابراین کشف مسلمه بین یدی الکافره دارای سه قول است:

1. قول به حرمت که کسانی مثل آقای زنجانی به آن تمایل دارند
2. قول به کراهت که شاید مشهور باشد و در روایت یکره آمده است
3. قول به اباحه که برخی از فرمایشات آقای خویی استفاده.

حضرت امام که در تحریر مسئله را مطرح کرده‌اند ذیل آن چیزی طرح نکرده‌اند. عرض شد که اولین دلیلی که ممکن است کسانی برای حرمت قرار بدهند آیه 31 سوره نور بود

با تقریری که دیروز عرض شد که آقای زنجانی روی آن پافشاری دارند و آن تقریر این بود که اگر ما احتمال دوم را بپذیریم و بگوییم مؤمنات خصوصیت دارد و اضافه نساء به ضمیری که به مؤمنات برمی‌گردد افاده تخصیص و تحصیص می‌کند و این تخصیص و تحصیص به معنای مؤمنه و مسلمه بودن بود. در بررسی مسئله عرض کردیم که 8 احتمال متصور است که چهار حالت غیرترکیبی است و چهار احتمال هم ترکیب بین احتمالات تخصیصی است که دیروز عرض شد.

احتمال دوم که قائلان متعددی دارد و آقای زنجانی بر آن پافشاری دارند و دیگرانی هم همراه خود می‌دانند ازجمله مرحوم علامه و به نحوی به شهید مطهری نسبت داده‌اند و تعدادی را برمی‌شمارد از فقها و مفسرینی که نظریه ایشان را پذیرفته‌اند و می‌فرمایند استثنا جواز نظر و در ادامه جواز کسب است نسبت به مؤمنات و نگاه به مؤمنات و کشف مؤمنات و مسلمات و غیر مسلمات و مؤمنات در مستثنی‌منه باقی مِهم‌اند و این فرمایش ایشان بود و عمده این بود که روان‌ترین تخصیص، تخصیص به مؤمنه و مسلمه بودن است و بالاخره نساء به مؤمنات اضافه‌شده است و تخصیص آورده است و وصف مضاف‌الیه دخیل در حکم باشد نه چیز دیگری که آقای خویی و دیگران میگویند و اظهر تخصیص است و تخصیص هم دخالت در مؤمن و مسلم است و ما عرض کردیم طبق قاعده همین‌طور است و این حرف مناسب است منتها مشکل این است که هن که به مؤمنات برمی‌گردد مؤمنات بنابر اقوی و اظهر خصوصیتی به‌عنوان دخالت در مخاطب یا در حکم ندارد و بیشتر بیان الذین آمنوا و مؤمنات در خطابات یک تکلیفیه یک تشریف است و یک وجه ثانویه و تربیتی و تشریفی دارد و یک وجه تقییدی در مخاطب و سایر جهات حکم ندارد و علی‌رغم این‌که ظاهر اولیه شاید این‌طور باشد ولی حال ثانوی نمی‌گذارد که به آن اطمینانی پیدا کرد و لااقل به سمت ابهام و اجمال می‌رود.

سؤال: ....

جواب: بله اشتراک.

سؤال: ...

جواب: از شواهدی که ذکر کردیم این بود که هن های قبلی را بسیار بعید است بر تخصیص با دخالت دادن قید ایمان و بگوییم لبعولتهن یعنی جواز ابداء برای مسلمانان نسبت به همسران یعنی غیرمسلمان این جواز را ندارد؟ که این خیلی بعید است و در کلمات آقای زنجانی که مفصل بحث کرده‌اند این نکته مطرح نشده است درحالی‌که خیلی به ذهن تقریب می‌کند که مؤمنات و قید ایمان تشریفی است نه تقییدی و تخصیصی در مخاطب و جهات دیگر حکم.

این احتمال دوم و نظر افراد دیگر مثل آقای زنجانی و کسانی که به آنها نسبت داده‌اند مثل شهید مطهری ولی قرائن مانع می‌شود که انسان آن را بپذیرد و لااقل ابهامی به وجود می‌آید.

سؤال: درجایی که به‌صورت خطاب آمده است می‌شود همین را گفت.

جواب: ما اشتراک احکام و الغا خصوصیت در قید ایمان و دخالت آن در حکم این در مرجع ضمیر است یعنی مؤمنات یا الذین آمنوا است و به دلیل این‌که ضمیر به آن برمی‌گردد و اصل هم عدم استخدام است به این دلیل میگوییم در هن هم قید ایمان دخالتی ندارد.

سؤال: وقتی در قرآن نگاه می‌کنیم در همه‌جا معین می‌کند خود مؤمنات را نه به‌صورت عام.

جواب: نه کلاً نیست اگر در صد جا هم بیاید ولی در خطابات غیر تکلیفی باشد یا در بیان ثواب و عقاب و امور اخروی باشد حتماً مقید به این هستیم که وصف دخالت در قضیه دارد و فقط در قضایای تکلیفی قاعده اشتراک مانع از انعقاد ظهور می‌شود و در حدی هم این قاعده قوی است که حالت لبی و متصل پیدا می‌کند و مانع انعقاد ظهور می‌شود و ما الآن داخل آن نمی‌شویم.

من مقداری مداقه کرده‌ام با اشتراک احکام بین مسلم و کافر، که میگویند کفار مکلف به فروع‌اند پایه محکمی دارد و ادله قرآنی و عقلی قوی است و شبهه‌های آن‌هم قابل جواب است و اطمینان بیشتری به این پیدا کردیم. این نسبت به فرمایش دوم بود.

احتمال سوم که دیروز طرح شد این بود که نسائهن را به حرائر اختصاص دهیم زنان آزاده برابر کنیزان اعم از مسلم و کافر که نظر مرحوم آقای خویی است. این نظریه مبتنی بر این است که اولاً این عرض ما را در نقد نظر دوم بپذیرد و ظاهراً آقای خویی این را پذیرفته‌اند که هن ای که به مؤمنات برمی‌گردد اشعاری نسبت به دخالت قید ایمان ندارد و هن یعنی همان زن‌ها، چون اگر هن را به مؤمنات با عنایت برگردانیم خب اولین قدم این است که بگوییم تخصیص به مؤمنات را دست برداشته‌اید و به سمت حرائر رفته‌اید که این کار درستی نیست و لذا در پس‌زمینه ذهن مرحوم آقای خویی گویا پذیرفته‌اند که هن برگشت کننده به مؤمنات عنایتی به قید ایمان در قیود تکلیف ندارد و لذا هن یعنی نساء، بعدازاین گفته می‌شود ما به دلایلی باید نسائهن را حمل بر حرائر کنیم مقابل اماء. یکی فرمایش مرحوم صاحب جواهر بود که ملاحظه کردید و یکی هم فرمایشی بود که نقل‌شده از جصاص در کتاب خودش و یکی هم فرمایش آقای خویی است که در کلمات آمده است. وجه اول که بحث شد.

# وجه دوم: نقل جصاص

وجه دوم این بود که جصاص می‌گوید مواردی داریم که اضافه رجال یا نساء به کم مفید یک فخامتی است و این فخامت هم با مردها یا زن‌های آزاد در مقابل کنیزان و بردگان اشاره دارد و شواهدی که آورده‌اند این است:

1. **﴿وَأَنكِحُوا الأَيامى مِنكُم وَالصّالِحينَ مِن عِبادِكُم وَإِمائِكُم﴾**[[1]](#footnote-1). که الایامی منکم گرچه اضافه نیست ولی شبیه اضافه است که می‌فرماید این مقابل عبید و اماء به‌کاررفته است و ایامی منکم یعنی عزب‌هایی که آزاده‌اند و برده و کنیز نیستند.

سؤال: ...

جواب: بله جوابش واضح است.

1. **﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾**[[2]](#footnote-2) این را هم همه فقها و مفسرین گفته‌اند که شاهدی که آزاد باشد و برده نباشد. این هم فرمایش دیگری است که اضافه رجال به کم که مخاطب آن مؤمنان‌اند گویا یک فخامتی افاده می‌کند که این فخامت هم به آزاد بودن مقابل بردگان برمی‌گردد. این استدلال دومی است که اینجا طرح‌شده است و پاسخ روشنی هم دارد که حضرت آقای زنجانی طرح کرده‌اند.

## نقد وجه دوم

این‌که اضافه رجال و نساء به کم یک نوع فخامتی ایجاد می‌کند فی‌الجمله در حد اشعار شاید قبول باشد ولی در این مثال‌هایی که شما آورده‌اید که مردان و زنان آزاد در مقابل بردگان و کنیزان آمده قرائن داخلی دارد یا شواهد خارجی دارد و نمی‌شود یکجایی که هیچ شاهدی ندارد بر آن قیاس کرد. در آیه اول **﴿وَأَنكِحُوا الأَيامى مِنكُم وَالصّالِحينَ مِن عِبادِكُم وَإِمائِكُم﴾** این قرینه تقابل است ایامی منکم دارد و بعد و الصالحین من عبادکم و امائکم دارد قرینه تقابل می‌گوید این حتماً آزادها هستند و در همین الایامی منکم هم ممکن است کسی این را قبول نکند و بگوید این ذکر خاص بعد از عام است بگوید عزب‌ها هر کسی که عزب بود و بعد با عباد و اماء تأکید است که تأکید خاص بعد از عام است ازاین‌جهت که فکر نکنید این‌ها برده‌های شما هستند و بی‌اعتنا باشید بلکه باید به نیازهای جنسی او هم توجه کرد. این امر واضحی نیست که بگوییم الایامی منکم فقط غیر از بردگان است و فقط آزادگان است بنابراین اگر الایامی منکم را حمل کنیم بر آزاد اینجا قرینه خاصه‌ای دارد که تقابل است و این ثانیاً اینجا قصه خیلی واضح نیست و ممکن است الایامی هردو را بگیرد و آن‌هم ذکر خاص بعد العام باشد و نکته‌اش این است که شما برده‌ها را مثل حیوان تلقی نکنید و ابعاد دیگر را هم توجه کنید که نگاه اسلام هم در بردگان یک نگاه میانه بوده است و جهات انسانی را کاملاً در نظر می‌گیرد و در اینجا توجه ویژه به آنها است. و آیه دوم **﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾** این آیه هم ممکن است کسی بگوید اگر ما بودیم این آیه، این استفاده را نمی‌کردیم و اخبار و احادیثی وجود دارد که ما به این سمت گرایش پیدا کردیم و در این‌ها اشعاری است اما این‌که در حد دلالت باشد خیلی واضح نیست. بعید نیست که اصل اضافه رجال و نساء به این ضمائر یک فخامتی را اشعار داشته باشد یا جهت دیگر این است که اگر دلالت داشته باشد وجه این تفخیم چیست؟ انحصاری ندارد که حرائر باشد ممکن است اقارب باشد یا چیزهایی از این قبیل. مثلاً در آیه مباهله چیز فراتر از این شاید باشد و تفخیم و فخامت همان ارتباط با خاندان پیامبر باشد. این‌که ازنظر استظهاری بتوانیم اضافه را به حدی برسانیم که فی حد نفسه مفید فخامت باشد اولاً و بعد هم فخامت را بر حریت منطبق کنیم در این خلط و خطا است و نهایتاً در آن اشعاری باشد.

سؤال: ...

جواب: این فرمایش آقای خویی است که می‌آوریم.

ممکن است در اینجا کسی بگوید تقابلی در اینجا وجود دارد.

# وجه سوم: فرمایش آقای خویی

وجه سوم فرمایش آقای خویی است که قائل به این مسئله در دوره معاصر هستند که نسائهن را حمل بر حرائر می‌کنند. فرمایش آقای خویی دو نکته را رد بردارد که نکته اول خیلی در مسئله دخالتی ندارد و نکته دوم عمده است. نکته‌ای ایشان می‌فرماید که اضافه نساء به هن در اینجا با آن کاربرد اضافه‌ای که در فرازهای قبل است تفاوتی دارد. تفاوت این است که در فرازهای قبلی موضوعی که متعلق حکم قرارگرفته است حالت انحلالی دارد. بعوله زن‌ها یعنی جمله منحل می‌شود به یک میلیارد بعوله ای به‌طور مستقل چون بعولتهن، غالب زن‌ها شوهرانی دارند و این نمی‌خواهد اصل شوهرداری را بگوید بلکه می‌خواهد بگوید جواز ابداء زینت است برای هر زنی در برابر بعل خود او. پس بعولتهن یک جمله انحلالی است یعنی یجوزُ ابداء النظر لکل امرأة عند بعلها. احکام مستقل متعدد انحلال پیدا می‌کند و طبیعی نیست که بگوییم می‌شود ابدا زینت کرد برای زنانی که بعلی دارند حتی این زن نسبت به بعل دیگری بلکه هر زنی نسبت به بعل خود حال انحلالی دارد. برای بقیه هم وقتی می‌گوید ابداء زینت نزد برادرانشان یعنی ابداء در مقابل برادر خودش نه برادر زنان. ولی ایشان می‌گوید در نسائهن این‌جور نیست در جامعه این نسبت انحلالی وجود ندارد چون در بعوله یا برادری میلیاردها برادری یا بعوله خاص موجود است بین یک آقا و خانم ولی در نسائهن زن‌های این زن‌ها یا مؤمنات تقیدی وجود ندارد که بگوییم این مرأة با مرأة دیگر نسبت خاص دارد و می‌خواهد بگوید طبیعت نساء جواز نظر دارد پس بنابراین در سایر فقره‌ها انحلال وجود دارد به تعدد آن نسبت‌هایی که از اضافه استفاده می‌شود و احکام متعدد. ابداء این خانم عند بعل خودش جایز است و ابدا آن خانم عند بعل خودش ولی در این جمله نسائهن یک حکم واحدی است که طبیعی مسئله است که می‌شود زنان نزد زنان دیگر ابداء زینت کنند به نحو طبیعی بدون این‌که انحلالی وجود داشته باشد.

این فرمایشی که ایشان آورده است و موجب می‌شود ما نگاه خاصی به این مسئله داشته باشیم و گویا سیاق شکسته شده است.

آنکه در ارتباط با این مقدمه و نکته اول این مقدمه باید عرض کرد و ظاهراً آقای زنجانی هم داشته باشند این است اینجا هم انحلالی است یعنی احکام متعدد است و جایز است این زن ابدا کند زینت را نسبت به زن الف و همین زن ابدا زینت کند نزد‌ زن ب و همین زن نسبت به زن دیگر بنابراین در اینجا هم انحلالی است و احکام متعددی وجود دارد و یجوز لها ابداء لزینتها لذاک المرأة منتها فرقش این است که در اینجا رابطه سببی و نسبی خاص نیست و رابطه عام است که بین یک میلیارد برقرار می‌شود درحالی‌که در بعوله این‌طور نیست.

سؤال: در بعوله برای هر زنی یک قانون متفاوتی وجود دارد ولی اینجا این‌طور نیست.

جواب: بله نباید گفت طبیعی نه در اینجا هم احکام متعدد و انحلالی است ولی مشابهت دارد چون نسبت بینشان نسبت مشترک و واحدی است و این‌یک تلطیف و تدقیقی در فرمایش ایشان است یعنی می‌پذیریم اینجا تفاوتی با بقیه دارد ولی نه تفاوتی از زمین تا آسمان که بگوییم آنجا احکام متعدده است علی سبیل قاعده انحلال و اینجا یک حکم است روی یک طبیعی. اینجا هم احکام متعدده انحلالیه است مثل فرازهای قبل. اما تفاوت ظریفی که دارد این است که سنخ نسبت‌ها در آنجا متفاوت بود به همین دلیل متعلق احکام هم متفاوت می‌شد. اینجا سنخ واحد است و به همین دلیل است که احکام سنخش یکی است. به همین دلیل است که حلیتها و جواز ابداء برای افراد متعدد آمده است. چون سنخ یکی است. نه اینکه حکم یکی است. احکام متعدد است و انحلالی در همه فقرات ولی در نسائهن نسبت این زن با زنان دیگر نسبتی گرچه متعدد ولی از سنخ واحد است. لذا حکمش هم وحدت سنخی پیدا می‌کند نه وحدت شخصی. در بعولتهن چون سنخ نسبت‌ها متعدد است و در یکجا تکرار نمی‌شود احکام هم‌سنخ متعدد پیدا می‌کند. و الا تعدد حکم تعدد موضوع و انحلال در هر دو هست.

سؤال: اگر از قید مؤمنات صرف‌نظر کردیم می‌شود حتی تقسیم‌بندی هم صورت بگیرد. یعنی زنان مسلمان برای مسلمان یهودی برای یهودی مسیحی برای مسیحی

جواب: این باید دلیل داشته باشیم. اگر قید را بگیریم یک قید اضافه مسلم آمده و تخصیص در آن نسبت به وجود می‌آید. ولی اگر قید را نگیریم همان زنان است.

سؤال: اگر قید را نگیریم همان قضیه پدید می‌آید.

جواب: بله ولی در دلیل چیزی نیست. انواع نسبت‌ها می‌شود فرض کرد. نسبت زن سیاه‌پوست با سیاه‌پوست و سفیدپوست با سفیدپوست مسلمان با مسلمان ولی آیه این را نیاورده.

سؤال: آیه گفته زنان خودشان و در آیه دیگر داریم که لاتأخذوا بطانه من دونکم

جواب: آن ربطی به آن ندارد که تخصیص بزند. گروه‌بندی که می‌کند باید ببینیم در مدلول این خطاب توجه شده یا نه. آن چیز دیگری است این چیز دیگری. اگر در خصوص همین حکم آیه تخصیص بزند صرف گروه‌بندی مثبتین هم تخصیص نمی‌زند

سؤال: اگر دست عرف دهیم و زن‌های گروه‌های مختلف باشند می‌گویند زن‌های خودتان این برداشت نمی‌کنند

جواب: نه هیچ برداشتی نمی‌کنند اگر خودشان را به مؤمنات بدون قید ایمان را برگرداندیم همان مماثلت را می‌خواهد بگوید.

این فرمایش اول است که خلیل هم دخالت زیادی در مسئله ندارد. کسی ممکن است فرمایش ایشان را نپذیرد یا به آن تقریری که عرض کردیم بپذیرد که خیلی دلالت ندارد. عمده نکته دوم است.

## نکته دوم استدلال مرحوم خویی:

نکته دوم که آن کانون اصلی استدلال است همان قصه تقابل است. ایشان می‌فرمایند شبیه آنجا که الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم به قرینه تقابل منکم را حمل بر آزادها مقابل بردگان کردیم شبیه آن در اینجا هست. البته ایشان نفرمودند اینجا را به آنجا تشبیه می‌کنم. من عرض می‌کنم. قرینه تقابل وجود دارد. زیرا ایشان معتقدند که او ما ملکت ایمانهن اختصاص به اماء دارد. چون سؤالی در جمله بعدی مطرح است که عبارت است از او ما ملکت ایمانهن مبنی بر اینکه این اختصاص به اماء دارد یا شامل عبید و اماء می‌شود. اگر شامل عبید شود معنایش این است که ابداء زینت زنی که مالک بنده‌ای است و عبدی است و مردی است جایز است. و چون این را ایشان نمی‌پذیرند و قبول ندارند مسلم می‌گیرند که ما ملکت ایمانهن یعنی کشف و ابداء زینت زن در برابر بردگان خود شامل بنده‌ها و عبد نمی‌شود. مرد نمی‌شود. فقط کنیز و اماء را می‌گیرد.

سؤال: ملکت ایمانهن ضمیر به چه برمی‌گردد

جواب: به نساء برمی‌گردد. ملکت هم که می‌گویند به دلیل ایمانهن است. حتی در مرد هم می‌گوییم ملکت یمینه. منتهی اینجا مربوط به زن‌هاست. زن‌هایی که مالک بردگان‌اند آیا این شامل برده‌های مرد هم می‌شود یا اختصاص به زن دارد؟ در آیه اطلاق است ولی ایشان به دلیل اینکه مسئله را خیلی مسلم پنداشته‌اند و در روایات بحث‌های مفصلی دارند که می‌گوید ابداء زینت برای زنی که برده مرد است جایز نیست می‌گویند این آیه هم اختصاص به اماء دارد و شامل عبید نمی‌شود. حال اگر این نکته را بپذیریم ما ملکت ایمانهن یعنی ابداء زینت از سوی زنان در برابر زنان کنیز دیگر نه بردگان مردشان بلکه کنیزان زنشان جایز است. پس اختصاص به زن دارد. لذا قرینه تقابل می‌گوید نسائهن باید حرائر باشد. و اگر نسائهن شامل هم اماء شود و هم غیر اماء این ذکر خاص بعد العام است و ظاهر آیه این است که او ها که آورده تفکیک و تقسیم و تفریق است درحالی‌که با تفسیر شما بعدازاینکه قطعی گرفتیم که ملکت ایمانهن فقط اماء مقصود است اینجا تباینی وجود ندارد. این‌یکی از اقسام نسائهن می‌شود. پس اگر نسائهن را اعم از حرائر بگیرید و بگویید هم حرائر را می‌گیرد هم اماء را در برمی‌گیرد بعدی ذکر خاص بعد العام است. این ذکر خاص بعد العام اینجا درست نیست. چون او دارد. مقام، مقام تعدد و تفریق و بیان عناوینی است که غیر هم هستند. پس ایشان سنگ بناء استدلالشان را این قرار می‌دهند که حتماً ما ملکت ایمانهن به معنای اماء و زن‌های کنیز است و شامل مردهای برده نمی‌شود. اگر این قطعی گرفته شود وارد نسائهن می‌شویم. مؤمنات که مقصود نیست قطعاً. اضافه چه می‌گوید؟ حتماً مراد از اضافه حرائر است و الا مطلق می‌ماند و در این صورت نسبتش با بعدی عموم و خصوص مطلق است و ذکر خاص بعد العام می‌شود که در اینجا درست نیست. لذا این فرمایش بر اساس این مقدمه تأکید می‌کند که نسائهن یعنی زن‌های آزاد و ما ملکت ایمانهن هم یعنی اماء. شبیه الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم. تقابل است و هرکدام مربوط به یکی از این دو شق است. اولی حرائر دومی اماء. این فرمایشی است که ایشان دارند. نکاتی هست که فردا عرض می‌کنیم.

1. سوره نور آیه 32 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره بقره 282 [↑](#footnote-ref-2)